

آینه‌ایستار

فصلنامه فرهنگی - خبزی
شماره ۵۳ - تابستان ۱۳۹۹

دانشگاه
پهتلی

معاونت فرهنگی و اجتماعی
مدیریت امور شاهد و ایثارگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





آيينه ايتار

فصلنامه فرهنگي - خبري

شماره ۵۳ . تابستان ۱۳۹۹

صاحب امتياز: مديریت امور شاهد و ايتار گر دانشگاه شهيد بهشتي

مدير مسئول و سردبير: زهرا رحيمي

گرافيك و صفحه آرايي: مريم اصغري

تحرير يه:

اعظم شيرازيها

فهيمه سعیدی

حدیثه حاتمی

مريم حكمت پور

نگین علی نقیان

شهلا علیه پور


همکاران مهمان: شيما جايز، سبيده شعباني

✉ shahed83@sbu.ac.ir

🌐 www.sbu.ac.ir/shahed

☎ ۲۲۴۳۱۸۸۳

📠 ۲۲۴۳۱۸۸۴



الهی! ناز به تو کنم و از تو به تو
رسم. چه شیرین است روش افهام
تو در راه غیبها و چه عظیم است
حالتی که خلق نتوانند کشف کرد.
الهی! عجب نیست از آن که من ترا
دوست دارم و من بندهٔ ضعیف و
عاجز و ضعیف محتاج، عجب آن که
تو مرا دوست داری و تو خداوندی و
پادشاه و مستغنی.

«بایزید بسطامی»

گاهی گویی زمان متوقف می‌شود. نه باد می‌آید و نه برگ‌گی دست
تکان می‌دهد. دل دلیل می‌آورد و عشق می‌گیرد؛ در روزگاری که گاه به کام
است و گاه به دام، گاه به نان است و گاه به جان! اما اعجاز ما همین است،
چون نیک بنگری در معركة همت، زندگی همان لحظه بیداری است.

همیشه داستان‌ها را ما می‌نویسیم. گاهی برای رسیدن به نور باید از
تاریکی عبور کرد. شب‌های پیدا و ناپیدا می‌گذرد و حسن یوسف از پشت
پنجره سرک می‌کشد. آسمان آبی، طعم باران، صبح زود، نوازش نسیم
بامدادان روی هرم گونه‌ها، صف طولانی نان، سفره‌ای از نان و پنیر و نور،
دعوی فوج گنجشکان بر سر خرده‌های نان، بی‌محابا مهربان بودن،
احوال‌پرسی، گپ زدن از هر دری، روی قالی، تکیه بر بالش، غوغای سماور،
حس سبزی، حس سبزینه!

دلم صراحی لبریز آرزومندی است مرا هزار امید است و هر هزار توئی

سرسریه

در این فصل

گیومه / شهلا علیه پور

بخت تیره / ۷

بیزاری / ۸

زندگی شاید همین باشد / ۹

بزم عاشورا / ۱۱

نان / ۱۲

صندوقچه / نگین علیقیان

بازگشت به یمن / ۱۴

به من گفتند تنها بیا / ۱۶

قاب باز / نگین علیقیان

شبهه های اجتماعی / ۳۳

وقایع اتفاقیه / فهیمه سعیدی، حدیثه حاتمی

نشست اساتید مشاور دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشگاه / ۲۷

جلسه ستاد دانشجویان شاهد و ایثارگر / ۲۸

بزرگداشت روز پزشک و تکریم نام و یاد شهید احمد رضا احدی / ۴۹

تشکیل کلاس های تقویت بنیه علمی / ۳۹

شبییه باران / اعظم سادات شیرازیها

شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی / ۳۱

شهید محمد علی رجایی / ۳۳

شهید دکتر محمد جواد باهنر / ۳۴

تلنگر / ۳۶

فرزهایی از نامه امیرالمومنین علی ابن ابیطالب^(ع) به مالک اشتر



شہلا علیہ پور

گیومہ

- بخت تیرہ
- بیزاری
- زندگی شاید ہمین باشد
- بزم عاشورا
- نان

بخت تیره

باید به بخت تیره‌ات ایمان بیاوری
وقتی بناست از دل شب نان بیاوری
جان می‌کُنی که زنده بمانی و حاضری
نان را به قیمت تنِ بی‌جان بیاوری
چارو بزن که نبض زمین در دو دست توست
باید نفس به قلب خیابان بیاوری
دستت درست! مثل حقیران نخواستی
نان از گلوی زخمی انسان بیاوری
آغشته نیست نان تو با خون دیگران
هرگز نشد که نان فراوان بیاوری
جز رنج و فقر سهم تو از زندگی چه بود؟!
هر شب فقط دو کاسه باران بیاوری

شیمایز

بیزاری

از این تق تق، صدای پای تنهایی بیزارم
 از این روزهای اسفناک بیکاری بیزارم
 از این حبس و قرنطینه، از این پوچی رسیدن‌ها
 از این ویروس، زندانبان تکراری بیزارم
 من از احساس خشکیده برای تو در رگ‌ها
 که تب دارد و ریه‌های سیگاری بیزارم
 دلم می‌گیرد از شب‌ها که می‌بینم تو را در خواب
 و از دیدارهای پوچ و تو خالی بیزارم
 به تو گفتم که بعد از رفتنت قلبی ندارم پس
 اگر رفتی و برگشتی...؛ من از بیزاری بیزارم
 دلم تنگ می‌شود گاهی برایت! آری معلوم است
 از آن شب‌های بعد از تو که از شیدایی بیزارم
 گمان می‌کردم احساسم قوی‌تر از صدایم بود
 و میلادت که یادم رفت...؛ من از آگاهی بیزارم
 اگر هرچه که پیش آمد همه کابوس باشد چه؟
 از این خواب‌های آشفته در این بی‌خوابی بیزارم

سپیده شعبانی

(دانشجوی کارشناسی مدیریت صنعتی)

زندگی شاید همین باشد

زندگی با ماجراهای فراوانش،
ظاهری دارد به سان بیشه‌ای بغرنج و در هم باف
ماجرها گونه‌گون و رنگ و وارنگ‌ست؛
چیست اما ساده‌تر از این، که در باطن
تار و پود هیچی و پوچی هم آهنگ است؟
من بگویم، یا تو می‌گویی
هیچ جز این نیست؟
تو بگویی یا نگویی، نشنود او جز صدای خویش
«ماجرها» گوید، اما نقش هر کس را
می‌نگارد، یا می‌انگارد،
بیش‌تر با طرح و رنگ ماجرای خویش
- «هی فلانی! زندگی شاید همین باشد»
یک فریب ساده و کوچک
آن هم از دست عزیزی که تو دنیا راه،
جز برای او و جز با او نمی‌خواهی
من گمانم زندگی باید همین باشد.
هر حکایت دارد آغازی و انجامی،
جز حدیث رنج انسان، غربت انسان
آه! گویی هرگز این غمگین حکایت را
هر چها باشد، نهایت نیست.
زندگی شاید همین باشد
«یک فریب ساده کوچک»
آن هم از دست عزیزی که برایت
هیچ کس چون او گرامی نیست
بی‌گمان باید همین باشد
ماجرها چندان مفصل نیست، اصلاً ماجرابی نیست.
راست می‌گوید که می‌گوید
«یک فریب ساده کوچک»

من که باور کرده‌ام، باید همین باشد.
 هی فلانی! شاتقی بی شک تو حق داری.
 راست می‌گویی، بگو آنها که می‌گفتی
 باز آگاهم کن از آنها که آگاهی
 از فریب، از زندگی، از عشق
 هر چه می‌خواهی بگو، از هر چه می‌خواهی
 گفت: چه بگویم، چی بگویم، آه!
 به چراغ روز و محراب شب و موی بتم طاووس
 من زندگی را دوست می‌دارم
 مرگ را دشمن؛
 وای! اما با که باید گفت این، من دوستی دارم
 که به دشمن خواهم از او التجا بردن؟!
 دیده‌ای بسیار و می‌بینی
 می‌وزد بادی، پری را می‌برد با خویش،
 از کجا؟ از کیست؟
 هرگز این پرسیده‌ای از باد؟
 به کجا؟ وانگه چرا؟ زین کار مقصد چیست؟
 خواه غمگین باش، خواه شاد
 باد بسیار است و پر بسیار، یعنی این عبث جاری‌ست.
 آه! باری بس کنم دیگر
 هر چه خواهی کن، تو خود دانی
 گر عبث، یا هر چه باشد چند و چون،
 این است و جز این نیست
 مرگ گوید: هوم! چه بیهوده!
 زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست،
 باید زیست،
 باید زیست...!

مهدی اخوان ثالث

(مجموعه «در حیاط کوچک پائیز در زندان»)

بزم عاشورا

نگوتر بتاب امشب ای نور ماه
که روشن کنی روی این بزمگاه
بسا شمع رخسندۀ تابناک
ز باد حوادث فرو مرده پاک
حریفان به یکدیگر آمیخته
صراحی شکسته، قدح ریخته
به یک سوی ساقی برفته ز دست
به سوی دگر مطرب افتاده مست
بتاب امشب ای مه! که افلاکیان
بینند جاننازی خاکیان
مگر نوح بیند کزین موج خون
چسان کشتی آورد باید برون
بیند خلیل خداوندگار
ز قربانی خود شود شرمسار
کند جامه موسی به تن چاکچاک
عصا بشکنند بر سر آب و خاک
مسیحا اگر بیند این رستخیز
صلیب و سلب را کند ریز ریز
محمد سر از غرفه آرد برون
بیند جگر گوشه را غرق خون

حسین مسرور



نان

مردی از دیوانه‌ای پرسید: اسم اعظم خدا را می‌دانی؟
 دیوانه گفت: نام اعظم خدا «نان» است، اما این را جایی نمی‌توان گفت!
 مرد گفت: نادان! شرم کن، چگونه نام اعظم خدا نان است؟
 دیوانه گفت: در قحطی نیشابور چهل شبانه‌روز می‌گشتم، نه هیچ جایی صدای اذان شنیدم و نه درب هیچ مسجدی را باز دیدم، از آنجا دانستم نام اعظم خدا و بنیاد دین و مایهٔ اتحاد مردم نان است!

عطار (مصیبت نامه)

نگین علی نقیان

صندوقچه

- بازگشت به یمن

- به من گفتند تنهایی

بازگشت به یمن

این مستند در ادامه به بمبها و موشک‌هایی که جنگنده‌های سعودی در حملات خود استفاده می‌کنند می‌پردازد. قطعات و لاشه بمبها و موشک‌ها نشان می‌دهد که آل سعود در حملات خود از بمب‌های بسیار بزرگ که قدرت تخریب گسترده‌ای دارند و همچنین از بمب‌های خوشه‌ای که متحدان غربی عربستان در اختیار آنها گذاشته‌اند، استفاده می‌کنند. یکی دیگر از ساکنان صعه با سرزنش ملک سلمان پادشاه عربستان می‌گوید: سلمان یک جنایتکار است، آنها دشمن کل جهان اسلام هستند. بمب‌های خوشه‌ای از تعداد زیادی بمب کوچک تشکیل شده است که در آسمان رها می‌شوند و منطقه وسیعی را مورد هدف قرار می‌دهند. این مستند با به تصویر کشیدن قطعات و باقیمانده بمب‌هایی که عربستان روی سر مردم در شمال یمن ریخته است نشان می‌دهد که عربستان در حجم وسیعی از بمب‌های ممنوعه خوشه‌ای که توسط آمریکا به ریاض فروخته شده است استفاده می‌کند. عربستان سعودی بیشتر تسلیحات خود را از آمریکا دریافت می‌کند که بالاترین میزان فروش این تسلیحات به عربستان سعودی در ۶ سال گذشته بیش از ۹۰ میلیارد دلار سلاح بوده است که از این میان می‌توان به قرارداد ۶۴۰ میلیون دلاری خرید بمب‌های خوشه‌ای از آمریکا اشاره کرد و این در حالی است که شواهدی از جرایم جنگی عربستان موجود است و جنگ عربستان در این روزها همچنان ادامه دارد.

به گفته این فیلم مستند آمریکایی، تاکنون صدها هزار نفر از ترس حملات جنگنده‌های سعودی از خانه‌های خود فرار کرده‌اند.

گوینده این مستند در این فیلم که تصاویر آن در ماه ششم جنگ ضبط شده می‌گوید:

حملات جنگنده‌های ائتلاف سعودی به مناطق مسکونی و غیرنظامیان، هر روز و هر شب بدون وقفه ادامه دارد، به گونه‌ای که اگر به مناطق حمله شده بروید تکه‌ها و قطعات اعضای بدن مردم بی‌گناه را روی زمین و حتی روی درختها مشاهده می‌کنید.

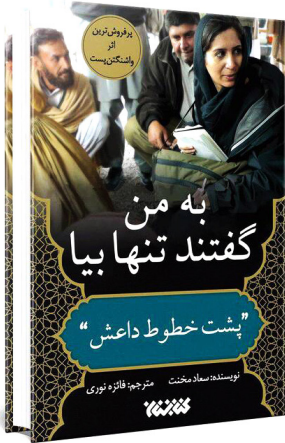
ساکنان محلی می‌گویند که حملات سعودی‌ها آنقدر بی‌وقفه و پشت سر هم است که حتی نمی‌توانند بخوابند و این موضوع آنها را دیوانه کرده است. مردم یمن می‌گویند که زندگی آنها جهنم است و آل سعود یک زندگی بدتر از جهنم را برای آنها رقم زده‌اند. حملات سعودی تمام منازل مسکونی، زیرساخت‌ها و پل‌های ارتباطی را مورد هدف قرار می‌دهد.

در بعضی مناطق به دلیل محاصره، مردم در گرسنگی و بی‌آبی به سر می‌برند و هیچ‌گونه دارو و خدمات درمانی به آنها نمی‌رسد. در بعضی مناطق دیگر اوضاع کمی بهتر است و بیمارستان‌های صحرایی توسط سازمان پزشکان بدون مرز ایجاد شده است اگر چه در این بیمارستان‌ها نیز کمبود دارو و غذا وجود دارد.

یک زن یمنی در صعه که بچه‌اش در حملات سعودی کشته شده و بچه دیگرش یک پایش را از دست داده است، می‌گوید: سعودی‌ها به هیچ پایگاه نظامی حمله نمی‌کنند، آنها فقط مردم فقیر و غیرنظامیان را هدف قرار می‌دهند.

یکی از پزشکان سازمان پزشکان بدون مرز در این فیلم می‌گوید: شرایطی که در یمن وجود دارد یک فاجعه انسانی مصیبت‌بار است.

منبع: فارس



تنها بیا

به من گفتند

■ سعاد مخنت

مترجم: فائزه نوری

کتابستان معرفت، ۱۳۹۸

سعاد مخنت از یک پدر سنی و مادری شیعی است، از همین رو در پیچه قضاوت های او از همین مسیر است. نه تعصبی به اهل سنت نشان می دهد، نه علقه‌ی بیشتری به شیعیان دارد. مخنت در روایت های خود قرائتی خنثی از شیعه و سنی ارائه می دهد و بیش از آنکه مساله اش مذهب باشد، سیاست است. نگاه او به آمریکا، رسانه های سراسری، تحولات خاورمیانه، ۱۱ سپتامبر، شیعیان انقلابی و... پس از تجربه های روزنامه نگاری اش متفاوت می شود و مخاطب همزمان با نویسنده، بینشی جدید نسبت به آنها به دست می آورد. اگرچه قطعاً می توان به بسیاری از تحلیل های سیاسی مخنت ایرادهایی وارد کرد، اما تکاپوهای او برای کشف حقیقت، به گونه ای است که مخاطب را با طیف های گوناگون عقیدتی و سیاسی همراه می کند و شاید از همین رو است که «به من گفتند تنها بیا» جزو پر فروش ترین های واشنگتن پست به حساب می آید. کتاب به من گفتند تنها بیا، فوریه سال ۲۰۱۵ منتشر

سعاد مخنت، روزنامه نگار آلمانی است که مادری ترک و پدری مراکشی دارد. او مسلمان زاده است و با خانواده اش در آلمان زندگی و همانجا تحصیل کرده است او ابتدا در هامبورگ به مدرسه ی روزنامه نگاری رفت و بعد در دانشگاه گوته همین رشته را ادامه داد. سعاد مخنت، که از نوجوانی به روزنامه نگاری علاقه مند شد با رسانه های متعددی همکاری کرده است از روزنامه زد دی. اف آلمان تا نیویورک تایمز و واشنگتن پست. بعد از حملات ۱۱ سپتامبر، او درگیری ها و حملات تروریستی در اروپا، شمال آفریقا و خاورمیانه را پوشش داده است و یکی از دو گزارشگر تایمز است که روی داستان زندگی خالد المصری، شهروند آلمانی که به جرم جاسوسی و عضویت در القاعده دستگیر شده بود، کار کرده است.

مخنت همچنین مصاحبه با رئیس القاعده در مغرب را در کارنامه اش دارد که سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ با همکاری مایکل ماس انجام داده است.

شد و مورد توجه بسیاری از مردم جهان و به‌خصوص ایرانی‌ها قرار گرفت.

سعاد با این سوال که چه چیز جوانان مسلمانی را که در اروپا زندگی می‌کنند جذب گروه‌های تروریستی می‌کند؟ این خطر و ماجراجویی را به جان می‌خرد تا با یکی از سران داعش مصاحبه کند. او در کتاب «به من گفتند تنها بیا» از قلب شبکه‌ی تروریستی داعش در خاورمیانه و شمال آفریقا گزارشی جذاب و تکان دهنده ارائه کرده است.

سعاد مخنت درخواست کرده بود تا با یکی از رهبران داعش مصاحبه کند. تقاضای او برای مصاحبه در طول روز و در مکانی عمومی رد شد، به جای آن باید ساعت ۱۱:۳۰ شب، در مرز ترکیه و سوریه، سوار ماشینی می‌شد که یکی از فرماندهان ارشد داعش در آن نشسته بود. مخنت بر تردیدهایش غلبه کرد و برای مصاحبه رفت و با مرد جوان تحصیل کرده‌ای مواجه شد که از خیلی جهات او را یاد برادر کوچک خودش می‌انداخت قسمتهایی از کتاب

به من گفتند تنها بیا، نباید کارت شناسایی می‌برد و باید تلفن همراه، دستگاه ضبط صدا، ساعت و کیفم را در هتل در انتاکیه ترکیه جا می‌گذاشتم. فقط می‌توانستم دفترچه و خودکار ببرم. در عوض، می‌خواستم با یکی از مهره‌های پر نفوذ حرف بزنم، کسی که بتواند استراتژی دراز مدت دولت اسلامی عراق و شام یا داعش را توضیح بدهد. تابستان ۲۰۱۴ بود، سه هفته پیش از آنکه این گروه با انتشار ویدئوی سربریدن روزنامه‌نگار آمریکایی، جیمز فولی، در اینجا

مشهور شود. حتی همان زمان هم حدس می‌زدم که داعش به بازیگر مهمی در دنیای جهاد در جهان تبدیل خواهد شد. من روزنامه نگاری بودم که سستیزه جویی اسلامی در اروپا و خاورمیانه را برای نیویورک تایمز، خروجی‌های خبری مهم آلمانی‌زبان و اکنون واشنگتن پست، پوشش می‌دادم؛ دیده بودم که در دنیای خلق شده پس از حملات یازده سپتامبر، دو جنگ به رهبری آمریکا، و تحولاتی که اکنون به بهار عربی مشهور شده اند این گروه شکل گرفت. سال‌ها بود که با برخی اعضای آتی این گروه حرف می‌زدم.

به رابط‌هایم با داعش گفتم که هر سؤالی بخواهم می‌پرسم و قرار نیست تأییدیه نقل‌قول‌ها را بگیرم یا مقاله را پیش از انتشار نشانشان بدهم. همچنین باید تضمین می‌کردند که ربوده نشوم. و چون گفته بودند کس دیگری را از واشنگتن پست نیاورم، تقاضا کردم رابط مورد اعتمادم همراهم باشد، کسی که کمک کرده بود قرار این مصاحبه را بگذارم. به رهبران داعش گفتم:

«من متأهل نیستم. نمی‌توانم با شما تنها باشم

من، زن مسلمانی از تبار مراکشی-ترکی که در آلمان به دنیا آمده و بزرگ شده‌ام، بین روزنامه نگارانی که جهاد جهانی را پوشش می‌دهند مورد خاصی هستم. اما از همان زمان که به عنوان یک دانشجوی کالج شروع به گزارش دادن درباره‌ی هوایما رایان یازده سپتامبر کردم، به خاطر پیشینه‌ام، دسترسی منحصراً به فردی به رهبران سستیزه‌جوی زیرزمینی داشته‌ام، مثل همین مردی که می‌خواستیم آن روز در ماه جولای در ترکیه ببینم

می‌دانستیم که داعش روزنامه نگاران را گروگان

می گیرد؛ اما نمی دانستیم رهبری که می خواستیم ببینیم در نقشه کشی های گروهان گیری گروه مشارکت داشته است و قاتلی که در ویدئوها با لهجه بریتانیایی و شهرت «جان جهادی» در جهان شناخته می شود، زیر نظر او کار می کرده است. بعدها متوجه شدم مردی که در آن تابستان ملاقات کردم، همان کسی که به ابویوسف شهرت یافته بود. مدیریت برنامه شکنجه دادن گروهان ها، مانند غرق مصنوعی را به عهده داشته است.

درخواست کردم ابویوسف را در روز و در یک مکان عمومی ببینم، اما پذیرفته نشد. گفتند ملاقات، شبانه و در یک مکان خصوصی خواهد بود. چند ساعت پیش از آن، رابطم زمان ملاقات را برای ساعت ۱۱:۳۰ شب به تعویق انداخت. تغییر خوبی نبود. یک سال قبل تر، اعطای واحد پلیس ضد تروریستی آلمان به خانه من آمده بودند تا من را از دسیسه اسلام گرایی با خبر کنند که با وعده یک مصاحبه اختصاصی در خاومینه، فریبم می دهند اسیرم می کنند و مجبورم می کنند با یک جنگ طلب ازدواج کنم. آن تهدیدها دوباره به سراغم آمدند. گیج شده بودم، شاید این کار دیوانگی بود. با وجود تمام این فشارهای روانی، ادامه دادم. اگر همه چیز به خوبی پیش می رفت. اولین روزنامه نگار غربی بودم که با یکی از فرماندهان ارشد داعش دیدار کرده و حالا حی و حاضر است تا داستان را تعریف کند.

یک روز گرم در اواخر ماه رمضان بود. من شلوار جین و تی شرت پوشیده بودم و در هتل انتاکیه سوالاتم را آماده می کردم. پیش از خروج یک عبایه سیاه سر کردم که لباس سنتی خاورمیانه بود و تمام بدنم به جز صورت،

دست ها و پاها را می پوشاند. این عبایه را سال ها پیش یکی از دوستان ابومصعب زرقاوی، برایم انتخاب کرده بود؛ همان زمانی که به شهر این رهبر پیشین القاعده یعنی زرقا در اردن سفر کرده بودم. این دوست زرقاوی ادعا می کرد این عبایه که گلدوزی صورتی رنگ دارد، یکی از شیک ترین مدل های بازار است و جنس آن به قدری نازک است که حتی در آب و هوای گرم راحت است. از آن به بعد این عبایه به نوعی طلسم خوش شانسی من شده است و همیشه در مأموریت های دشوار آن را می پوشم. قرار بود ابویوسف را در طول مرز ترکیه و سوریه ملاقات کنم که از گذرگاه مرزی ریحانلی فاصله چندانی نداشت. منطقه را به خوبی می شناختم، مادرم در همان حوالی بزرگ شده بود. ما هم در دوران بچگی اغلب به آنجا می رفتیم.

از همکارم در وااشنگتن پست، آنتونی فایولا، خداحافظی کردم. قرار بود آنتونی در هتل منتظر بماند، چند تایی شماره تلفن به او دادم تا اگر اتفاقی افتاد به خانواده ام اطلاع بدهد. حدود ساعت ۱۰:۱۵ شب، مردی که من او را اکرم می نامم و به هماهنگی این مصاحبه کمک کرده بود، آمد هتل دنبال من. پس از ۴۵ دقیقه رانندگی داخل پارکینگ رستوران هتلی در نزدیکی مرز شدیم و منتظر ماندیم. چیزی نگذشت که ماشین ها از میان تاریکی ظاهر شدند. راننده ماشین اولی که یک هوندای سفید بود، پیاده شد و من و اکرم سوار شدیم. اکرم پشت فرمان نشست و من در صندلی کناری او. برگشتم تا بتوانم مردی را که برای مصاحبه با او آمده بودم ببینم، او در صندلی عقب نشسته بود. به نظرم بیست و هفت - هشت ساله بود، یک کلاه سفید

بیسبال و عینک آفتابی داشت که مانع دیدن چشم هایش می شد. قد بلند بود و اندامی ورزیده داشت. ریشش، کوتاه و فرفری و موهایش تاروی شانه هایش بود. با آن پیراهن مارک پلو و شلوار خاکی، به نظر می رسید آماده شده در خیابان های اروپایی قدم بزند.

سه تلفن همراه قدیمی نوکیا یا سامسونگ کنارش روی صندلی بود. توضیح داد که شخصی در جایگاه او به دلایل امنیتی از آیفون استفاده نمی کند، چون ممکن است بتوانند او را از این طریق زیر نظر بگیرند. یک ساعت دیجیتالی به دست داشت شبیه آنچه سربازان آمریکایی در عراق و افغانستان داشتند. جیب سمت راستش باد کرده بود، انگار سلاح داشت. با خودم فکر می کردم اگر پلیس ترکیه متوقفمان کند، چه خواهد شد. اکرم ماشین را روشن کرد و در تاریکی در امتداد مرز ترکیه راه افتاد، گاه از میان روستاهای کوچک می گذشتیم. صدای برخورد باد با پنجره های ماشین را می شنیدم. سعی کردم مسیر حرکت را دنبال کنم اما مکالمه با ابویوسف مانع از آن شد.

او با نرمی و آرامش سخن می گفت. تلاش می کرد اصالت مراکشی اش و اینکه دقیقاً به کدام نقطه از اروپا تعلق دارد را پنهان کند. اما من متوجه شدم ویژگی هایش به اهالی آفریقای شمالی می خورد. زمانی که به جای عربی فصیح با لهجه عربی مراکشی صحبت کردم، متوجه شد و با همان لهجه پاسخ داد. فهمیدم در مراکش به دنیا آمده و از دوران نوجوانی در هلند زندگی می کرده. در حالی که لبخند می زد، گفت: «اگر می خواهی فرانسوی ام را هم امتحان کنی بگو!» به زبان هلندی هم صحبت کرد. بعدتر متوجه شدم که در

دانشگاه مهندسی خوانده است همین طور که ماشین حرکت می کرد، دیدگاهش را توضیح می داد. داعش، مسلمانان را از فلسطین تا مراکش و اسپانیا آزاد خواهد کرد و فراتر خواهد رفت تا آنکه اسلام را در سراسر جهان گسترش دهد. هر کس در مقابل ما مقاومت کند، دشمن ماست. گفت: «اگر آمریکا با گل از ما استقبال کند، پاسخش را با گل خواهیم داد. اما اگر آتش به روی ما بکشد، جواب ما هم آتش خواهد بود؛ حتی در خاک خودش. با کشورهای غربی دیگر هم همین رفتار را می کنیم

ابویوسف گفت داعش از منابع و تخصص های قابل توجهی برخوردار است. در واقع، گروه پیش از آنکه در عرصه جهانی عرض اندام کند، به آرامی شکل گرفته بود. در میان اعضای گروه، افراد تحصیل کرده از کشورهای غربی، افسران امنیتی آموزش دیده از گارد نخست وزیری صدام حسین و معاونان پیشین القاعده دیده می شدند. پرسید: «تا الان فکر می کردی، فقط افراد کم عقل به گروه ملحق می شوند؟ خیر. افراد ما از همه دنیا هستند. برادرانی از بریتانیا با تحصیلات عالی و از قومیت های متفاوت: پاکستانی، سومالیایی، یمنی و حتی کویتی.» بعدتر فهمیدم از نیروهایی که چند تن از گروهان های داعش به آن ها لقب «بیتلز» داده بودند، صحبت می کرده: جان جهادی و سه نفر دیگر با لهجه بریتانیایی

پرسیدم چه چیزی او را ترغیب کرده به گروه بپیوندد. گفت که در شرایطی بزرگ شده که او را از دورویی دولت های غربی منجر کرده است. گفت که آنها همیشه از اهمیت حقوق بشر، آزادی مذهبی سخن می

گویند، در حالی که مسلمانان را در رده شهروندان درجه دو قرار می دهند. گفت: «نگاه کن در اروپا چه رفتاری با ما می کنند. من می خواستم با جامعه ای که در آن بزرگ می شوم همراه باشم، اما با این احساس مواجه شدم: تو مسلمانی، تو مراکشی ای، جایی در این جمع نداری»

اعتقاد داشت حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ ظالمانه بود. آنجا هیچ اثری از سلاح های کشتار جمعی نبود، عراقی ها در ابوقریب شکنجه شدند اما جنگ، در داخل آمریکا هیچ پیامدی نداشت. گفت: «آن وقت ما را بربر و وحشی خطاب کردند.» گفتیم: «شما ادعا می کنید مخالف کشتن افراد بی گناه هستید، پس چرا خودتان افراد بی گناه را می کشین و گروگان می گیرین؟»

چند ثانیه ای سکوت کرد و گفت: «همه کشورها شانس آزاد کردن ملتشان را دارند؛ اگر این شانس را از دست بدهند، مشکل خودشان است. ما به آنها حمله نکردیم آنها به ما حمله کردند.» جواب دادم: «در قبال افرادی که گروگان می گیرین، چه خواسته ای دارین؟» بعد شروع کرد به صحبت از پدر بزرگ مراکشی اش که برای آزادی کشورش با استعمارگران فرانسوی مبارزه کرده بود؛ بعد از تشابه میان آن جهاد و این جهاد سخن گفت. «همه این ها نتیجه استعمارگری آمریکا در عراق است. حالا ما جهاد می کنیم تا همه مسلمانان جهان را آزاد کنیم»

اما پدر بزرگ من هم در مراکش یک مبارزه آزادی خواه بود. وقتی دختر بچه بودم، برایم تعریف کرده بود که چطور مسلمانان همراه برادران یهودی شان مبارزه

کردند تا فرانسوی هایی را که سرزمین آبا و اجدادیشان را تصاحب کرده بودند، بیرون کنند. پدر بزرگ من گفته بود: «ما هیچ زن و کودک و غیر نظامی ای را نکشتیم. جهاد این اجازه را نمی دهد.» قیام او به هیچ عنوان شبیه رعب و وحشتی که داعش به راه انداخته، نبود. همه این ها نتیجه استعمارگری آمریکا در عراق است. حالا ما جهاد می کنیم تا همه مسلمانان جهان را آزاد کنیم.» گفتیم: «به هر حال او در کشور خودش بود اینجا که کشور شما نیست.» گفت: «این سرزمین مسلمانان است. این کشور همه مسلمانان است.» جواب دادم: «من هم مثل شما در اروپا متولد شدم. من هم مثل شما در اروپا تحصیل کردم»

پاسخ داد: «پس چرا هنوز اعتقاد داری سیستم اروپایی عادلانه و درست است؟» پرسیدم: «گزینه دیگر چیست؟» جواب داد: «گزینه دیگر خلافت است!» بحثمان گل انداخته بود. شباهت های بسیاری در گذشته او و من وجود داشت؛ اما حالا دو مسیر متفاوت در پیش گرفته بودیم. از نظر او راه من راه شایسته یک زن مسلمان نبود، راه اسلام نبود

پرسیدم: «این چه کاری است که با خودت می کنی؟ واقعا اعتقاد داری که غرب به ما احترام می گذارد؟ با ما مسلمانان رفتار یکسانی دارد؟ تنها راه درست راه ماست.» راهی که به قول خودش حکومت اسلامی بود. به من گفت: «نوشته هایم را خوانده ام. تو با رهبر القاعده در مغرب اسلامی مصاحبه کردی. پس چرا هنوز فقط یک گزارش گری؟ چرا یک برنامه تلویزیونی برای خودت در آلمان نداری؟ چرا با این همه جایزه ای که گرفته ای، در آلمان پیشرفت نمی

گفتم: «شاید حق با شما باشد که با تبعیض مواجهیم و دنیا منصفانه نیست؛ اما این مبارزه شما، جهاد نیست! اگر در اروپا می ماندید و در حرفه تان پیشرفت می کردید، جهاد کرده بودید. این مسیر خیلی دشوارتر بود. شما آسان‌ترین راه را انتخاب کردید»

چند ثانیه‌ای گذشت، کسی چیزی نگفت

ابویوسف اصرار کرده بود به جای اینکه به محل اصلی قرار برگردیم، من را به هتل‌م در آنتاکیه برسانند، حالا دیگر نزدیک هتل‌م بودیم. از او تشکر کردم و از ماشین پیاده شدم. حتی در این ساعت کافی شاپ‌ها پر از افرادی بودند که پیش از طلوع خورشید چیزی می خوردند، همان‌طور که در ماه رمضان رایج است ماهی که در آن مسلمانان روزه می گیرند. از این مصاحبه راضی بودم با این همه، احساس نگرانی داشتم. ابویوسف با اطمینان فراوان و خشم سخن می گفت. گفته بود: «هر کس به ما حمله کند، به قلب کشورش هجوم می بریم. فرقی نمی کند آمریکا باشد یا فرانسه یا انگلستان و یا حتی کشورهای عربی.» با خودم می گفتم: افراد را یکی پس از دیگری از دست می دهیم. این پسر می‌توانست فرد دیگری باشد. می‌توانست زندگی دیگری داشته باشد.

منابع

- پایگاه اطلاع رسانی حوزه
- ترجمان علوم انسانی

کنی؟» نمی‌توانستم وانمود کنم که متوجه منظورش نمی‌شوم. پیشرفت کردن در مسیر حرفه‌ای به عنوان یک مسلمان در اروپا در آن زمان دشوار بود. روسری سر نمی‌کنم، لیبرال و فمینیست هستم، در نگارش کتابی با موضوع پیدا شدن آخرین نازی‌های زنده در قاره همکاری کرده‌ام و کمک هزینه‌های معتبر تحصیلی در آمریکا کسب کرده‌ام. اما حق با ابویوسف بود، برنامه تلویزیونی در آلمان نداشتم. در کشور من اگر بخواهید به عنوان یک مهاجر مسلمان یا حتی فرزند یک مهاجر، بالا بروید، باید تابع باشید و دستاوردهای اروپایی را ستایش کنید. اگر با صدای بلند از دولت انتقاد کنید یا سوالات جدی در هر زمینه‌ای از سیاست خارجی تا اسلام‌هراسی مطرح کنید، عواقب شدیدی در انتظارتان خواهد بود.

صراحتاً با ابویوسف و راه حل خلافت مخالف بودم. اما نمی‌توانستم نادیده بگیرم که جوامع و سیاست‌مداران غربی در مورد اصلاح سیاست‌هایی که جوانانی مثل او را رادیکال کرده است، پیشرفت اندکی داشته‌اند. نه سرویس‌های جاسوسی بیشتر و به تبع آن محدودیت بیشتر افراد راه حل مناسبی است و نه شبکه‌های نظارتی جهانی که علاوه بر رصد افراد خلافکار، وارد حریم شخصی افراد بی‌گناه هم می‌شوند. ابویوسف از نسل جوانان مسلمانی بود که در پی حمله به عراق، افراطی شده بود؛ بسیار بیشتر از نسل قبل خود بعد از حمله شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹. از برخی جهات من را به یاد برادر کوچک ترم می‌انداخت. از این رو مسئولیت‌خواهرانه‌ای برای محافظت از او در خودم احساس کردم. اما می‌دانستم حالا دیر شده.

نگین علی نقیانی

قاب باز

– شبکه های اجتماعی



تولید محتوای کیفی و استیلای فرهنگی در سطح جهان با شبکه های اجتماعی

ای فعال نیز تبدیل گردد و همزمان در دو جایگاه ایفای نقش کند. اما این تنها ظرفیت شبکه های ارتباطی اجتماعی دنیای معاصر نیست. ساختار این شبکه ها به گونه ای تعریف شده است که قادر است با تکرار شدن یک خرده روایت فردی آن را از سطوح پایین اجتماعی تا بالاترین سطوح جهانی ارتقا دهد و در میان تمام افراد عضو خود به اشتراک گذارد. به عبارتی دیگر پیکره ی هشتمک سازی باعث میشود که یک محتوا از مخاطبان اخص یک تولید کننده و دنباله کنندگان اش فراتر برود و اعضای دیگر را نیز درگیر نماید. این چنین در شبکه ی اجتماعی، افراد عضو که دارای زمینه های مشترک فکری هستند نه تنها می توانند به راحتی در سرتاسر جهان یکدیگر را بیابند، با یکدیگر در ارتباط باشند و از محتوای هم بهره ببرند و در یک تعامل چند سویه شرکت کنند بلکه می توانند با هماهنگی و اتحاد در هشتمک سازی، نقطه اشتراک فکری خود را از محتواهای پراکنده و فردی به محتوایی گروهی و متمرکز ارتقا دهند و آن را در

در دهه اخیر جامعه جهانی با رشد و گسترش چشم گیر بستر ارتباطات در چهارچوب شبکه های اجتماعی مواجه بوده است. این گستردگی به گونه ای بوده است که حتی به ارتباطات فرد به فرد در وسعت جهانی نیز تسری یافته است به عبارات دیگر با پیشرفتهای اخیر شبکه ارتباطی هر فرد در این کره خاکی نه تنها میتواند تولید محتوای منحصر به فرد خود را داشته باشد بلکه امکان اشتراک گذاری آن را با هر فردی در جهان را نیز داراست. بنابراین مانند گذشته دامنه اطلاعات و ارتباطات منحصر به اقشار و گروه هایی خاص نیست و کوچکترین واحد ایجاد پیام در چرخه ی ارتباط از سطح نهادها و گروه های دارای قدرت و اعتبار اجتماعی به هویت های فردی و یگانه بدون وابستگی های مستقیم تغییر یافته است. در نتیجه در شبکه ی ارتباطی جهان امروز هر عنصری نه تنها می تواند در جایگاه دریافت کننده پیام قرار گیرد و مصرف کننده باشد بلکه به صورت بالقوه می تواند در این چرخه به جای سوژه ای منفعل به ابژه

میان تعداد بیشتری از مخاطبان حتی در سطح جهان اشاعه دهند.

در نتیجه می‌توان گفت امروزه با وجود شبکه‌های ارتباطی گسترده و امکاناتی که فراهم آمده است گروه‌های کوچک و در اقلیت یا گروه‌هایی که تنها در بستر فرهنگی اجتماعی خود قادر به فعالیت و بازتولید خود بوده‌اند قادر اند در جهانی بزرگتر بدون محدودیتهایی که عنصر مکان می‌تواند داشته باشد اندیشه و محتوای خود را منتشر کنند و در فضای گفتمانی وسیعتری آن را در جریان دیالکتیک قرار دهند، موجب ترویج آن شوند، به دنبال آن برای خود به عنوان اعضای یک گروه فکری که دارای محتوای هویتی جهانی تعریف کنند و چه بسا دامنه اعضای این هویت را گسترده نیز

نمایند

با این وجود می‌توان گفت تعدد داده‌های فرهنگی و ترویج آنها در چنین فضایی در کنار آزادی برای روایت‌های خرد می‌تواند در مواجهه با روایت‌های دیگر آنها را منزوی کند و یا حتی دچار فراموشی نماید. در نتیجه مهم‌ترین مساله در این شرایط داشتن نقشی فعال در بستر ارتباطی ایجاد شده است. در این موقعیت صاحبان هر روایت هرچه بیشتر در تولید محتوا و بالا بردن کیفیت آن و به روز کردن آن کوشش کنند نه تنها خود را از چالش مواجهه و برخورد با دیگر روایتها نجات می‌دهند بلکه می‌توانند از سطح اقلیت اعضای خود فراتر روند و محتوای خود را در سطح جهانی عرضه دارند.

با این مقدمه می‌توان گفت اگرچه تعارضهای فرهنگی در شبکه‌های اجتماعی دغدغه جامعه‌ای چون ما است اما بهترین واکنش در مقابل آن خروج از حالت انفعال و روی آوردن به سمت کنشگری فعال است. برای مثال محرم سالی که گذشت اگرچه محدودیتهایی به دلیل شیوع کرونا برای برگزاری عزاداری‌های امام حسین بود اما می‌شد از این محدودیت بهترین استفاده را کرد تا فرهنگ و روایت شیعی را در بستر شبکه اجتماعی با تولید محتوا و هشتک سازی‌های مناسب به پر تکرار ترین مسائل روز جهان تبدیل کرد و آن را در صدر موضوعاتی قرار داد که جامعه جهانی از طریق شبکه‌های اجتماعی مانند توئیتر و اینستاگرام دنبال می‌کنند و بدین طریق آنها را بیش از پیش و با کمترین محدودیت با مساله عاشورا آشنا کرد. به عبارتی با ایجاد محتوایی آگاهانه درباره حوادث کربلا و البته به همراه عناصر



به این ترتیب با استفاده از بستر ارتباطی مهیا شده هم می‌توان چهره مخدوشی را که از اسلام و شیعه در اثر تبلیغات گروه‌های مقابل در افکار عمومی شایع شده است اصلاح کرد و هم با تبیین درست آن بدون تعصبات و نشان دادن واقعیت آنها امکان گسترش آنها در میان اذهان و اعمال افراد جهان را به وجود آورد و از طرفی جمعیت پراکنده‌ای را که هویتی مبتنی بر این روایات را دارند بدون قید مکان در دامنه‌ای ارتباطی و با انسجام بیشتری در یک فضای تعاملی و گفتگومانی گرد هم آورد.

به نظر می‌رسد در این شرایط آنچه بیشترین اهمیت را برای حفظ ارزشهای اجتماعی یک جامعه و ترویج آن دارد، کنش فعال افراد، گروه‌ها و نهادهای هر جامعه در تولید محتوای مناسب و با کیفیت است زیرا با دوری گزیدن هر چه بیشتر از این فضای ارتباطی نه تنها امکان بازتولید جهانی خود را از دست می‌دهیم بلکه به دلیل ماهیت سیال روشهای ارتباطی امروز جهان معاصر، هیچ‌گاه به طور کامل ورود فرهنگهای مغایر قابل کنترل نخواهد بود و در نهایت آنها به روایتی متکثر و یکه‌تاز در جامعه تبدیل خواهند شد. بنابراین در شرایط کنونی و با وجود محدودیتهای بیماری کرونا در ایجاد ارتباطات فیزیکی و وابسته به مکان، تولید محتوا می‌تواند بهترین گزینه برای فرصت‌سازی از یک چالش برای ارتقا و ترویج فرهنگی و ارزشی در سطح داخلی و جهانی باشد.

زیبایی شناختی مناسب، مطابق با پذیرش بصری مخاطب جهانی و به‌کارگیری شیوه‌های نوین تولید محتوای جذاب، با وجود محدودیت‌های ثابت در سطح شهر که تنها محدود به اعضای معتقد به آن است، هیئتهایی سیال بدون وابستگی و محدودیتهای مکانی و زمانی در سطح جهان ایجاد کرد و نه تنها بدین وسیله در مقابل فرهنگهای مغایر با ارزشهای

به نظر می‌رسد در این شرایط آنچه بیشترین اهمیت را برای حفظ ارزشهای اجتماعی یک جامعه و ترویج آن دارد، کنش فعال افراد، گروه‌ها و نهادهای هر جامعه در تولید محتوای مناسب و با کیفیت است

اجتماعی مان در فضای این شبکه‌ها بایستیم بلکه خود ما نیز با ترویج این چنین فرهنگهایی صاحب روایتی فرهنگی و اجتماعی با بنیاد اندیشه‌ای اصیل بوده باشیم و مخاطبانی از سرتاسر جهان داشته باشیم.

وقایع اتفاقیه

■ فهیمه سعیدی؛ حدیثه حاتمی ■

- نشست اساتید مشاور دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشگاه
- جلسه ستاد دانشجویان شاهد و ایثارگر
- بزرگداشت روز پزشک و تکریم نام و یاد شهید احمد رضا احدی
- تشکیل کلاس های تقویت بنیه علمی

نشست اساتید مشاور دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشگاه

روز یکشنبه ۸ تیر ۱۳۹۹ نشست اساتید مشاور دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشگاه شهید بهشتی با حضور دکتر نصیری قیداری رئیس دانشگاه و دکتر واعظی معاون فرهنگی و اجتماعی، در تالار «پروین اعتصامی» مرکز همایش‌های بین‌المللی دانشگاه شهید بهشتی برگزار شد. این گردهمایی با پخش کلیپی در گرامیداشت سالروز شهادت دکتر بهشتی و دیگر شهدای هفتم تیر و خیر مقدم دکتر واعظی و سخنرانی دکتر نصیری آغاز گردید.

دکتر واعظی در سخنان خود ضمن خیر مقدم به حاضران و گرامیداشت یاد و نام شهید بهشتی، از رضایت خداوند از مؤمنین و نیز رضایت مؤمنین از خداوند به عنوان والاترین نعمتهای بهشتی یاد کرد؛ همچنین ایشان با تلمیح به آیه ۶۰ سوره نساء به همنشینی اطاعت‌کنندگان از خدا و رسول با انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحان اشاره کرد. دکتر واعظی در ادامه در بیان تفاوت میان «ایده» و «ایده آل»، اسلام را یک ایده و پیامبر را ایده آل نامید. با ذکر این نکته که ایده آل مصداق عینی تجسم ایده است؛ چنانکه شهادت یک ایده و شهید یک ایده آل است که ما باید خود را با آنها بسنجیم و تطبیق کنیم.

دکتر نصیری نیز ضمن خیر مقدم و گرامیداشت سالروز شهادت شهید بهشتی و یاران ایشان و هفته قوه قضائیه، از انقلاب به عنوان پرچمی در دوران ظلمت یاد کرد و بر حفظ آرمانهای شهدا توسط ملت تأکید کرد. ایشان در ادامه سخنان

خود به عدم سعادت‌مندی بشر و عدم دستیابی به رفاه، سعادت و صلح علیرغم پیشرفت‌های علمی در قرن بیستم اشاره کرد و شرایط موجود در جامعه تحت تأثیر ویروس کرونا را تلنگری برای دستیابی بشر کج مسیر به صراط مستقیم دانست.

دکتر نصیری با اشاره به علم عطا شده از سوی خدا به پیامبر (ص) و انسان که سبب تفضیل انسان بر ملائکه است، از این علم به عنوان کرامت و از پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) به عنوان الگوی حکمرانی و تعلیم دادن یاد کرد؛ همچنین ایشان ضمن بزرگداشت شهدای انقلاب و ایثارگران به مسئولیت سنگین در حفظ کرامت و عزت فرزندان آنها تأکید نمود.

در ادامه مراسم، فعالیتهای اداره شاهد و ایثارگر در قالب موشن گرافیک برای حاضران پخش شد و سپس خانم رحیمی مدیر امور شاهد و ایثارگر دانشگاه به ارائه گزارشی از فعالیتهای آموزشی اداره و توصیفات آماری در این زمینه پرداخت. مراسم با بحث و تبادل نظر و ارائه پیشنهادات اساتید مشاور از جمله نگاه بالاتر به مسائل تمام دانشجویان، اشاره به مسائل خاص دانشجویان شاهد و ایثارگر، شناخت تصویر مناسب و راههای ارتباط بهتر، ارائه خدمات خاص و برگزاری کارگاه‌های آنلاین ویژه این دانشجویان ادامه یافت.

این نشست با پاسخگویی دکتر نصیری، دکتر واعظی و خانم رحیمی و ذکر نکاتی از جمله عدم جدایی گروهها به صورت شکلی،



و خیرین، اتلاق فکر، مشاوره آموزشی همراه با مددکاری و بهبود ارتباط صمیمی با دانشجویان به ویژه در ارتباط مجازی به پایان رسید.

سپردن بخش عمده‌ای از امور به دست دانشجویان، هدایت بخشی از پژوهش‌های دانشگاه بدین سمت و سو و جذب اسپانسرها

جلسه ستاد دانشجویان شاهد و ایثارگر

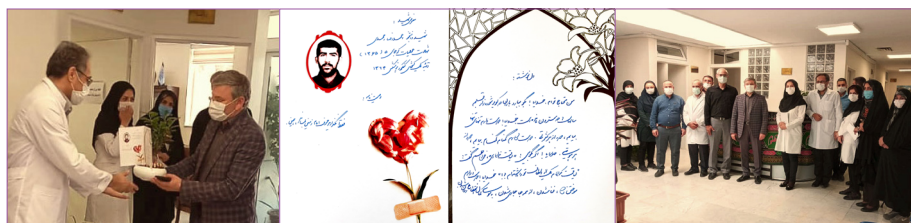


در تابستان ۱۳۹۹، جلسه شماره ۳۱۶ ستاد دانشجویان شاهد و ایثارگر برگزار شد. در این جلسه که با حضور مدیر خدمات آموزشی دانشگاه همراه بود ۳۴ پرونده مورد بررسی قرار گرفت و در خصوص پرونده‌های ۱۷ دانشجوی مقطع کارشناسی، ۷ دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد و ۱۰ دانشجوی مقطع دکتری تصمیم‌گیری شد.

بزرگداشت روز پزشک و تکریم نام و شهید احمد رضا احدی

بهداشت و درمان و نیز همکاران اداره بهداشت با حضور دکتر واعظی معاون فرهنگی و اجتماعی، دکتر برومند مدیر امور فرهنگی و خانم رحیمی مدیر امور شاهد و ایثارگر تقدیر به عمل آمد.

به مناسبت بزرگداشت روز پزشک و تکریم نام و یاد شهید احمد رضا احدی، رتبه نخست کل کشور در کنکور و دانشجوی رشته پزشکی دانشگاه شهید بهشتی، از دکتر ویدا ودودی مفید رئیس اداره بهداشت و درمان و دکتر تفضلی پزشک اداره



تشکیل کلاس های تقویت بنیه علمی

و دانشگاه شهید بهشتی حدود ۳۰ کلاس مجازی برگزار گردید. تعداد تقریبی دانشجویان شرکت کننده در این کلاسها نیز ۴۵ نفر بودند.

در پی شیوع بیماری کرونا و تعطیلی دانشگاه و کلاسهای حضوری، کلاسهای تقویتی در اداره امور شاهد و ایثارگر نیز به صورت مجازی تشکیل شد، که جمعا در پردیس شهید عباسپور

مقطع	تعداد کلاس های تقویتی	دانشجویان شرکت کننده در کلاس های تقویتی	تعداد مدرسان
کارشناسی	۲۰	۳۰	۱۵
کارشناسی ارشد	۱۰	۱۵	
دکتری	-	-	
جمع	۳۰	۴۵	

برگزاری کلاس های فوق برنامه

عنوان کلاس آموزشی	تعداد دانشجویان شرکت کننده	تعداد جلسات
زبان انگلیسی مجازی	۶ نفر	۶



اعظم سادات شیرازیها

شبیہ باران

– شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی

– شهید محمد علی رجایی

– شهید دکتر محمد جواد باهنر



شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی

- ولادت: ۱۳۰۷/۸/۲، استان اصفهان
- دکترای علوم حوزوی
- شهادت: ۱۳۶۰/۴/۷، انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی
- آرامگاه: تهران، بهشت زهرا، آرامگاه شهدای هفتم تیر (آرامگاه ۷۲ تن)

شهید سید محمد حسینی بهشتی در دوم آبان ۱۳۰۷ در محله لبنان شهر اصفهان دیده به جهان گشود. پدرش از روحانیان اصفهان و امام جماعت مسجد لبنان بود. وی از چهار سالگی به مکتب رفت و در اندک زمانی قرائت قرآن، خواندن و نوشتن را آموخت و با ورود به دبیرستان به سبب علاقه به تحصیل علوم دینی، مدرسه را رها کرد و در سال ۱۳۲۱ وارد حوزه علمیه شد. در سال ۱۳۲۵ به قم عزیمت کرد و در کنار تحصیل علوم دینی، در سال ۱۳۳۰ با موفق به دریافت دیپلم ادبی گردید. در همان سال، وارد دانشکده الهیات معقول و منقول شد و در سال ۱۳۳۰ با دریافت مدرک لیسانس به قم بازگشت و در دبیرستان حکیم نظامی به تدریس زبان انگلیسی پرداخت. وی در سال ۱۳۳۳، دبیرستان «دین و دانش» را در قم تأسیس نمود و تا سال ۱۳۴۲ سرپرستی آن را برعهده داشت. ایشان در این سال‌ها به موازات تدریس و حضور و فعالیت در حوزه علمیه قم، تحصیلات دانشگاهی را نیز دنبال کرد و در فاصله سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸، دوره دکتری فلسفه الهیات را گذراند.

در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ که مبارزات سیاسی - اجتماعی نهضت ملی نفت ایران به رهبری مرحوم آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق به اوج خود رسیده بود، شهید بهشتی در هیأت یک روحانی جوان در راهپیمایی‌ها و اجتماعات شرکت می‌کرد. در سال ۱۳۴۱ که مبارزات انقلاب اسلامی با رهبری امام خمینی (ره) آغاز شده، او نیز در

این جریانات حضور فعال داشت. در همین سال به دنبال افزایش مبارزات انقلابی و فرهنگی شهید بهشتی، رژیم پهلوی وی را مجبور کرد تا قم را به مقصد تهران ترک کند. او پس از ورود به تهران با هیأت‌های مؤتلفه اسلامی ارتباط برقرار کرد. امام خمینی در سال‌های آغازین نهضت، یک گروه چهار نفری را به عنوان شورای فقهی و سیاسی هیأت‌های مؤتلفه اسلامی تعیین کرد که شهیدان بهشتی و مطهری و آقایان انواری و مولایی این گروه را تشکیل می‌دادند.

شهید بهشتی در سال ۱۳۴۴ برای انجام رسالت تبلیغی به آلمان عزیمت نمود و امامت مسجد و اداره امور مسلمانان فارسی‌زبان و رسیدگی به دانشجویان مسلمان مقیم آلمان را بر عهده گرفت و بنا به توصیه آیات عظام شیخ مرتضی حائری یزدی و سید محمدهادی میلانی، متولی مسجد هامبورگ شد و پس از مدتی مرکز اسلامی هامبورگ را برای سامان دادن به وضع فعالیت‌های دینی و اسلامی دانشجویان، در این مکان راه‌اندازی کرد. طی این مدت سفرهایی به عربستان، سوریه، لبنان، ترکیه و عراق (به منظور دیدار با امام (ره)) انجام داد.

در سال ۱۳۴۹ برای مدت کوتاهی عزم وطن نمود، اما رژیم پهلوی مانع از خروج دوباره وی از کشور شد. در فروردین ۱۳۵۴ به اتهام اقدام علیه امنیت ملی بازداشت شد و چند روزی را در زندان کمیته مشترک ضد خراب‌کاری گذراند. در سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ به اتفاق شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، شهید آیت‌الله دکتر محمد مفتاح، آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی و آیت‌الله محمد امامی کاشانی به تأسیس جامعه روحانیت مبارز تهران پرداخت. در سال ۱۳۵۷ بار دیگر به اتهام نقش داشتن در برنامه‌های مبارزاتی و راهپیمایی‌های ضد رژیم، در عاشورای حسینی همان سال دستگیر و به زندان اوین و از آن‌جا به کمیته مشترک انتقال داده شد.

وی در آبان سال ۱۳۵۷ بعد از عزیمت امام خمینی (ره) به پاریس، همراه دیگر مبارزان برای دیدار با ایشان به نوفل‌لوشاتو رفت و در آن‌جا با نظرات ارشادی و دستورات ایشان، نقشه اولیه شورای انقلاب ترسیم شد. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولیت‌های مهمی نظیر ریاست شورای انقلاب، نیابت رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی و ریاست دیوان عالی کشور را بر عهده داشت.

شهید بهشتی در بیست و نهم بهمن سال ۱۳۵۷ حزب جمهوری اسلامی را همراه با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله موسوی اردبیلی و شهید دکتر باهنر تأسیس کرد و در اولین جلسه حزب، با رأی اکثریت اعضا به عنوان دبیر کل حزب انتخاب شد. در تابستان سال ۱۳۵۸ با برگزاری انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی، با رأی بالایی از سوی مردم تهران به این مجلس راه یافت و در نخستین جلسه مجلس خبرگان در نهم تیر ۱۳۵۸ به عنوان نایب‌رئیس برگزیده شد و اداره جلسات را نیز بر عهده گرفت. وی همراه با دیگر اعضاء، قانون اساسی را در کم‌ترین زمان بر اساس موازین شرع و اصول انقلاب اسلامی بنا نهاد و در گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی نقشی مهم ایفا نمود. ایشان در چهارم اسفند ۱۳۵۸ از سوی امام خمینی به عنوان رئیس دیوان عالی کشور منصوب و به بالاترین مقام قضایی کشور برگزیده شد.

دکتر بهشتی سرانجام در شام‌گاه یک‌شنبه هفتم تیر ماه ۱۳۶۰ بر اثر انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در خیابان سرچشمه، توسط سازمان مجاهدین خلق (گروهک منافقین) همراه با هفتاد و دو تن دیگر از مسئولان جمهوری اسلامی ایران به شهادت رسید.

شهید محمد علی رجایی در بیست و پنجم خرداد ماه ۱۳۱۲ در قزوین متولد شد. تحصیلات ابتدایی را تا دریافت گواهینامه ششم ابتدایی در همین شهرستان به پایان رساند و سپس راهی تهران شد. در سال ۱۳۳۰ داوطلب خدمت در نیروی هوایی گردید و پس از طی دوره آموزشی و دریافت درجه گروهبانی، علاوه بر کار به تحصیل نیز ادامه داد و در سال ۱۳۳۲ دیپلم گرفت. پس از آن در دبیرستانی در بیجار به تدریس زبان انگلیسی پرداخت. در سال ۱۳۳۵ به دانشسرای عالی رفت و در سال ۱۳۳۸ دوره کارشناسی خود را در رشته ریاضی به پایان رساند و با سمت دبیر ریاضی به استخدام وزارت فرهنگ در آمد و در شهرستان‌هایی نظیر ملایر و خوانسار به تدریس روی آورد. مدتی بعد به تهران بازگشت و همزمان با تدریس، در دوره کارشناسی ارشد رشته آمار در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. در این سال‌ها ایشان ضمن تدریس به فرا گرفتن علوم اسلامی و انجام فعالیت‌های سیاسی نیز می‌پرداخت.

در سال ۱۳۴۰ به عضویت نهضت آزادی درآمد که به دستگیری وی در اردیبهشت ۱۳۴۲ و پنجاه روز زندان

شهید محمد علی رجایی

■ ولادت: ۱۳۱۲/۳/۲۵، شهرستان قزوین

■ کارشناسی ارشد آمار

■ شهادت: ۱۳۶۰/۶/۱۸، انفجار در دفتر نخست وزیری

■ آرامگاه: تهران، بهشت زهرا، آرامگاه شهدای هفتم تیر (آرامگاه ۷۲ تن)



انجامید. پس از آزادی از زندان همراه با شهید باهنر به سازماندهی هیأت مؤتلفه و اعزام داوطلبان به جبهه فلسطین اقدام نمود و خود با هدف تکمیل برنامه مزبور، در سال ۱۳۵۰ شخصا به خارج از کشور سفر کرد و نخست به فرانسه و ترکیه رفت و از آنجا عازم سوریه شد.

شهید رجایی در سال ۱۳۵۷ با اوج گیری انقلاب اسلامی بلافاصله وارد مبارزات سیاسی و فرهنگی گردید و به اتفاق عده‌ای از همکارانش برای بسیج و سازماندهی مبارزات مخفی معلمان مسلمان، تلاش گسترده‌ای را آغاز نمود که به ایجاد انجمن اسلامی معلمان منجر شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۵۸، در کابینه مهدی بازرگان به سمت وزیر آموزش و پرورش منصوب شد. مسئولیت وی پس از استعفای بازرگان نیز با حکم امام خمینی (ره) ادامه یافت. در انتخابات دوره نخست

مجلس شورای اسلامی در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸، نام او در لیست فهرست ائتلاف بزرگ، لیست مشترک جامعه روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی قرار داشت و وی توانست به عنوان نماینده مردم تهران به مجلس اول راه یابد و به دنبال تمایل مجلس شورای اسلامی در هجدهم مرداد ماه ۱۳۵۹ به عنوان اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران، به مجلس معرفی و با رأی قاطع بدین سمت برگزیده شد. ایشان در این مسئولیت، علیرغم این که به فاصله بسیار کوتاهی با جنگ تحمیلی روبرو شد و کارشکنی های بنی صدر و متحدانش و خرابکاری های منافقین و ساواکی ها را نیز پیش رو داشت، اما توانست به بهترین نحو از عهده انجام وظایف و مسئولیت های سنگین خود برآید. در پی عزل بنی صدر از ریاست جمهوری، شهید رجایی با رأی اکثریت مردم به ریاست جمهوری برگزیده شد. ایشان سرانجام در هشتم شهریور ماه ۱۳۶۰ در انفجار دفتر نخست وزیری به شهادت رسید.



شهید دکتر محمد جواد باهنر

■ ولادت: ۱۳۱۲/۶/۱۳، استان کرمان

■ دکترای الهیات

■ شهادت: ۱۳۶۰/۶/۸، انفجار در دفتر نخست وزیری

■ آرامگاه: تهران، بهشت زهرا، آرامگاه شهدای هفتم تیر (آرامگاه ۷۲ تن)

حجت الاسلام والمسلمین شهید دکتر محمدجواد باهنر در سیزدهم شهریور ماه ۱۳۱۲ در خانواده ای مذهبی در محله ای به نام «شهر» در استان کرمان متولد شد. در پنج سالگی به مکتب خانه سپرده شد و در یازده سالگی با ورود به مدرسه معصومیه کرمان، تعلیم دروس حوزوی را آغاز نمود و همزمان با شرکت در امتحانات متفرقه، تحصیلات خود را در دبیرستان ادامه داد. در سال ۱۳۳۲ وارد حوزه علمیه قم شد و در همین سال دیپلم متوسطه را نیز دریافت کرد و در ادامه به منظور تکمیل دروس دینی از سال ۱۳۳۳ از دروس خارج فقه و اصول علمایی نظیر آیت الله بروجردی و امام خمینی بهره مند گردید. همچنین وی به مدت شش سال در درس فلسفه (اسفار) علامه طباطبایی شرکت نمود و مدتی نیز در حوزه نجف از درس استادان آن حوزه استفاده کرد. ایشان در زمان طلبگی، در سال ۱۳۳۷ به دانشکده الهیات دانشگاه تهران راه یافت و دوره کارشناسی الهیات، کارشناسی ارشد علوم تربیتی

و نیز دکترای الهیات را در همین دانشگاه با موفقیت به پایان رساند.

باهنر که در سال ۱۳۳۷ جهت انجام سفر تبلیغی به آبادان عزیمت کرده بود، به مناسبت تقارن به رسمیت شناختن دولت اسرائیل توسط دولت ایران، طی سخنرانی‌ای شدیداً بدین موضوع اعتراض نمود و در پایان توسط شهربانی دستگیر شد. در اسفند ماه ۱۳۴۲ پس از ایراد سخنرانی‌هایی در مساجد به مناسبت سالگرد حادثه فیضیه دستگیر شد و پس از آن شش بار به زندان‌های کوتاه مدت محکوم گردید و از سال ۱۳۵۰ اجازه سخنرانی نداشت. وی در کنار تدریس به تألیف کتب درسی نیز پرداخت و حدود سی کتاب و جزوه تعلیمات دینی را برای تدریس، از دوره ابتدایی تا دانشگاه تألیف کرد و همزمان فعالیت‌های اجتماعی خود را نیز تداوم داد و در تأسیس دفتر نشر فرهنگ اسلامی، کانون توحید و مدرسه رفاه نقش مؤثری ایفا نمود.

وی در سال ۱۳۵۷ به فرمان امام خمینی، در کنار شهید مطهری، عبدالکریم موسوی اردبیلی و اکبر هاشمی رفسنجانی، به عضویت شورای انقلاب درآمد. ایشان همچنین به دستور امام خمینی در کمیته اعتصابات، عضویت یافت و در روزهای نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی همراه با عده‌ای دیگر از جمله شهید رجایی، مأمور بازگشایی مدارس و تطبیق وضع آموزش و پرورش با مقتضیات انقلاب شد. علاوه بر این، در تأسیس حزب جمهوری اسلامی همراه با شهید دکتر بهشتی و تنی چند از روحانیون مبارز همکاری کرد و در این حزب از بدو تأسیس تا پایان حیات خویش حضور و فعالیت داشت و پس از واقعه ۷ تیر ۱۳۶۰، سمت دبیر کلی این حزب را عهده دار شد. در اردیبهشت ۱۳۵۹ به عضویت ستاد انقلاب فرهنگی درآمد و در مجلس خبرگان قانون اساسی به نمایندگی مردم کرمان شرکت نمود و در تشکیل نهضت سوادآموزی و بنیان‌گذاری فعالیت‌های موسوم به «امور تربیتی» (با همکاری شهید رجایی) سهم بسزایی داشت. وی در نخستین دوره مجلس شورای اسلامی به نمایندگی مردم تهران به مجلس راه یافت و در مهر ۱۳۵۹ در دولت محمدعلی رجایی، تصدی وزارت آموزش و پرورش را بر عهده گرفت و پس از انتخاب رجایی به عنوان ریاست جمهوری، در پانزدهم مرداد ۱۳۶۰ به نخست وزیر منصوب شد و در هشتم شهریور ۱۳۶۰ بر اثر انفجار در دفتر نخست وزیری، همراه با شهید رجایی و چند تن دیگر به مقام شهادت نائل شد.

منابع

<https://article.tebyan.net>
<https://habilian.ir>
<https://hawzah.net>
<https://rasekhoon.net>
<https://www.tabnak.ir>
<https://fa.wikishia.net>

تلنگر

فرازهایی از نامه
امیرالمومنین علی ابن ابیطالب (ع) به مالک اشتر

ای مالک، بدان که تو را به بلادی فرستاده ام که پیش از تو دولت ها دیده، برخی دادگر و برخی ستمگر و مردم در کارهای تو به همان چشم می نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می نگری و درباره تو همان گویند که تو درباره آن ها می گویی و نیکوکاران را از آنچه خداوند درباره آنها بر زبان مردم جاری ساخته، توان شناخت.

هرگز به خشمی، که از آن، امکان رهایی هست، مشتاب و مگوی که مرا بر شما امیر ساخته اند و باید فرمان من اطاعت شود. زیرا، چنین پنداری سبب فساد دل و سستی دین و نزدیک شدن دگرگونی ها در نعمت هاست. هرگاه، از سلطه و قدرتی که در آن هستی در تو نخوتی یا غروری پدید آمد به عظمت ملک خداوند بنگر که برتر از توست و بر کارهایی تواناست که تو را بر آن ها توانایی نیست. این نگرستن سرکشی تو را تسکین می دهد و تندی و سرافرازی را فرو می کاهد و خردی را که از تو گریخته است به تو باز می گرداند.

بپرهیز از این که خود را در عظمت با خدا برابر داری یا در کبریا و جبروت، خود را به او همانند سازی که خدا هر جباری را خوار کند و هر خودکامه ای را پست و بی مقدار سازد. هر چه خدا بر تو فریضه کرده است، ادا کن و درباره خواص خویشاوندان و از افراد رعیت، هر کس را که دوستش می داری، انصاف را رعایت نمای که اگر نه چنین کنی، ستم کرده ای و هر که بر بندگان خدا ستم کند، افزون بر بندگان، خدا نیز خصم او بود. و خدا با هر که خصومت کند، حجتش را نادرست سازد و همواره با او در جنگ باشد تا از این کار باز ایستد و توبه کند. هیچ چیز چون ستمکاری، نعمت خدا را دگرگون نکند و خشم خدا را برنینگیزد، زیرا خدا دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمکاران است.

خواص و نزدیکان کسانی هستند که به هنگام فراخی و آسایش بر دوش والی باری گران آند و چون حادثه ای پیش آید کمتر از هر کس به یاری اش برخیزند و خوش ندارند که به انصاف درباره آنان قضاوت شود. اینان همه چیز را به اصرار از والی می طلبند و اگر عطایی یابند، کمتر از همه سپاس می گویند و اگر به آنان ندهند، دیرتر از دیگران پوزش می پذیرند. در برابر سختی های روزگار، شکیبایی شان بس اندک است. اما ستون دین و انبوهی مسلمانان و ساز و برگ در برابر دشمنان، عامه مردم هستند، پس، باید توجه تو به آنان بیشتر و میل تو به ایشان افزونتر باشد.


سنت نیکویی را که بزرگان این امت به آن عمل کرده اند و رعیت بر آن سنت به نظام آمده و حالش نیکو شده است، مشکن و سنتی میاور که به سنت های نیکوی گذشته زبان رساند، آنگاه پاداش نیک بهره کسانی شود که آن سنت های نیکو نهاده اند و گناه بر تو ماند که آن ها را شکسته ای. تا کار کشورت به سامان آید و نظام های نیکویی، که پیش از تو مردم بر پای داشته بودند برقرار بماند، با دانشمندان و حکیمان، فراوان، گفتگو کن در تثبیت آنچه امور بلاد تو را به صلاح می آورد و آن نظم و آیین که مردم پیش از تو بر پای داشته اند.

در کار کارگزارانت بنگر و پس از آزمایش به کارشان برگمار، نه به سبب دوستی با آن‌ها. و بی مشورت دیگران به کارشان مگمار، زیرا به رای خود کار کردن و از دیگران مشورت نخواستن، گونه‌ای از ستم و خیانت است. کارگزاران شایسته را در میان گروهی بجوی که اهل تجربت و حیا هستند و از خاندان‌های صالح، آن‌ها که در اسلام سابقه ای دیرین دارند. اینان به اخلاق شایسته ترند و آبرویشان محفوظتر است و از طمعکاری بیشتر رویگردان‌اند و در عواقب کارها بیشتر می‌نگرند. در ارزاقشان بیفزای، زیرا فراوانی ارزاق، آنان را بر اصلاح خود نیرو دهد و از دست اندازی به مالی که در تصرف دارند، باز می‌دارد. و نیز برای آن‌ها حجت است، اگر فرمانت را مخالفت کنند یا در امانت تو خللی پدید آورند. پس در کارهایشان تفقد کن و کاوش نمای و جاسوسانی از مردم راستگوی و وفادار به خود بر آنان بگمار.

روی پوشیدن از مردم به دراز نکشد، زیرا روی پوشیدن والیان از رعیت خود، گونه‌ای نامهربانی است به آن‌ها و سبب می‌شود که از امور ملک آگاهی اندکی داشته باشند. اگر والی از مردم رخ پبوشد، چگونه تواند از شوربختی‌ها و رنج‌های آنان آگاه شود. آن وقت، بسا بزرگا، که در نظر مردم خرد آید و بسا خردها، که بزرگ جلوه کند و زیبا، زشت و زشت، زیبا نماید و حق و باطل به هم بیامیزند. زیرا والی انسان است و نمی‌تواند به کارهای مردم که از نظر او پنهان مانده، آگاه گردد. و حق را هم نشانه‌هایی نیست که به آن‌ها انواع راست از دروغ شناخته شود. و تو یکی از این دو تن هستی؛ یا مردی هستی در اجرای حق گشاده دست و سخاوتمند، پس چرا باید روی پنهان داری و از ادای حق واجبی که بر عهده توست دریغ فرمایی و در کار نیکی، که باید به انجام رسانی، درنگ روا داری. یا مردی هستی که هیچ خواهشی را و نیازی را بر نمی‌آوری، در این حال، مردم، دیگر از تو چیزی نخواهند و از یاری تو نومید شوند، با این که نیازمندی‌های مردم برای تو رنجی پدید نیاورد، زیرا آنچه از تو می‌خواهند یا شکایت از ستمی است یا درخواست عدالت در معاملتی.

از خودپسندی و از اعتماد به آنچه موجب اعجابت شده و نیز از دلبستگی به ستایش و چرب زبانی‌های دیگران، پرهیز کن، زیرا یکی از بهترین فرصت‌های شیطان است برای تاختن تا کردارهای نیکوی نیکوکاران را نابود سازد. زنهار از این که به احسان خود بر رعیت منت گذاری یا آنچه برای آن‌ها کرده‌ای، بزرگش شماری یا وعده دهی و خلاف آن کنی. زیرا منت نهادن احسان را باطل کند و بزرگ شمردن کار، نور حق را خاموش گرداند و خلف وعده، سبب برانگیختن خشم خدا و مردم شود.

و پرهیز از این که به خود اختصاص دهی، چیزی را که همگان را در آن حقی است یا خود را به نادانی زنی در آنچه توجه تو به آن ضروری است و همه از آن آگاه‌اند. زیرا بزودی آن را از تو می‌ستانند و به دیگری می‌دهند. زودا که حجاب از برابر دیدگانت برداشته خواهد شد و بینی که داد مظلومان را از تو می‌ستانند.

A small, vibrant green plant with several leaves and a bud is growing out of a crack in a dark, textured rock. The background is a dark, blurred gradient, making the plant stand out. The overall mood is one of resilience and hope.

هنوز قصه، بحر است، و دوستی،
به سر زلفت و به پایا، رسیدم
طوبام

پردیس دانشگاه شهید بهشتی (زیرآب)



Instagram: [shahed.sbu](https://www.instagram.com/shahed.sbu)

Email: sbu.shahed@gmail.com